

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نکاتی از سخن‌رانی پنج‌شنبه، ۲۸ فروردین ۱۳۹۳

### حدیث مورد بحث

عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حَيْثُ قَالَ لِبَعْضِ اصْحَابِهِ ذَاتَ يَوْمٍ أَيْ عَرَى الْإِيمَانَ  
أَوْثَقُ

### محبت و دشمنی برای خدای متعال، محکم‌ترین ریسمان‌های ایمان

در حدیثی نقل شده است که بعضی از اصحاب خدمت مقام رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بودند. حضرت از ایشان سؤال کردند که کدام‌یک از ریسمان‌های ایمان محکم‌تر است. هر یک از آن‌ها جوابی دادند و دلیلی هم برای خود اقامه کردند. یکی گفت نماز، دیگری گفت زکات، دیگری گفت روزه، دیگری گفت حج و شخص دیگر جهاد را ذکر کرد. حضرت تمام این پاسخ‌ها را شنیدند و فرمودند: "لِكُلِّ مَا قُلْتُمْ فَضْلٌ وَ لَيْسَ بِهِ". هر یک از پاسخ‌هایی که دادید، دارای فضیلت است، ولی منظور من از آن چه که سؤال کردم، هیچ یک از این‌ها نبود.

اصحاب عرض کردند: خدا و رسول او بهتر می‌دانند که جواب چیست، خودتان بفرمایید. حضرت فرمودند: "وَلَكِنْ أَوْثَقُ عَرَى الْإِيمَانِ الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَ الْبُغْضُ فِي اللَّهِ". در این حدیث شریف، کلمه‌ی ایمان و کلمه‌ی حبّ نیاز به توضیح دارد. هیچ یک از این دو کلمه دارای یک معنی ملموس و قابل رؤیت نیست. یعنی اگر دو نفر در حال سکوت کنار هم نشسته باشند و یکی از آن‌ها مؤمن و دیگری کافر باشد و قرائن ظاهری، مثل لباس و چهره، وجود نداشته باشد که مشخص کند، آن‌ها دارای چه اعتقادی هستند، نمی‌توان تشخیص داد که کدامیک مؤمن و کدامیک کافر است.

بهترین دلیل بر مطلب ذکر شده، آیات و سوره‌های راجع به منافقین در قرآن کریم است، که این سوره‌ها کلاً مدنی است. در شرائط مکه، اسلام هنوز پا نگرفته و تقویت نشده بود، لذا عقل اقتضاء نمی‌کرد که خدای متعال وضع منافقین را مشخص کند. منافق کسی است که باطن او، با ظاهر او به گونه‌ای متفاوت است که قابل تشخیص نیست. افرادی که در کشورهای کمونیستی زندگی می‌کنند، منافق نیستند، بلکه کافر یا مشرک هستند. منافق کسی است که ظاهر او با ظواهر اسلام سازگار است، اما باطن او با حقیقت اسلام به هیچ وجه سازگاری ندارد. بنابراین، ماهیت ایمان، ماهیتی نیست که ملموس و قابل رؤیت باشد.

### بیدار شدن شعور انسان‌ها، با اشاره‌ی قرآن به حقایق نامرئی

محبت و دشمنی هم حقیقت‌هایی هستند که قابل رؤیت و قابل لمس نیستند و تا هنگامی که کسی محبت یا دشمنی خود را به دیگری اظهار نکرده باشد، نمی‌توان تشخیص داد که او دوست یا دشمن است، اما آثار دوستی و دشمنی مانند آثار ایمان، قابل لمس و تشخیص است و می‌توان آن‌را احساس نمود. آیات مورد اشاره و آیات نازل شده‌ی مشابه آن، برای این است که شعوری را که خدای متعال در انسان خلق کرده و به او عطا کرده، بیدار شود. بدین ترتیب این انسان بتواند در جامعه، خوب را از بد و مؤمن را از غیر مؤمن تشخیص دهد. از اول خلقت حضرت آدم علی نبینا و آله و علیه السلام تا به حال، وضع جامعه یکنواخت نبوده و این مقدار فاصله بین افراد وجود داشته است. بعضی‌ها هم در ظاهر و هم در باطن کافر بودند و بعضی‌ها، هم در ظاهر و هم در باطن مومن بودند.

در این حدیث شریف، رسول بزرگوار صلوات الله علیه و آله این حقیقت نامرئی را به یک حقیقت مرئی مادی که قابل رؤیت و لمس است، تشبیه می‌کنند. این‌گونه تشبیه و تمثیل که معقول را به ملموس و امر مادی تشبیه می‌کنند، تا حقیقت مطلب به فهم و فکر انسان‌ها نزدیک شود، در قرآن کریم هم بسیار زیاد است. خدای متعال و اوصاف او، همه از موجودات مجرد هستند، لذا ایمان که یک حقیقت نامرئی است، قابل اتصال و ارتباط با حق تعالی نیست. این‌گونه نیست که واقعا یک نخ یا طنابی، بین حق تعالی و کسی که دوست او است، اتصال برقرار کند.

### پنهان ماندن باطن انسان‌ها، از الطاف حق تعالی برای تداوم زندگی اجتماعی

محبت هم از همان حقائقی است که دور از مادیت و علائم آن می‌باشد و در بعضی از روایات، صرفاً امر مجرد به یک امر مادی تشبیه شده است. حکمت خدای متعال اقتضاء کرده است که بعضی از صفات باطنی انسان‌ها دور از دید و لمس باشد. اگر این‌گونه نبود، جمع کردن عده‌ای در یک جا، به عنوان مجلس معنوی و دینی غیر ممکن می‌شد، زیرا از ظاهر انسان متظاهر به ایمان، باطن او که اعتقادی نداشت، مشخص می‌شد. مثلاً پیشانی او مانند صفحه‌ی تلویزیون، به مجرد این که در یکی از اوصاف حق تعالی شک می‌کرد، حقیقت را منعکس می‌کرد. امیرالمؤمنین صلوات الله علیه در حدیثی می‌فرماید: "لو تکاشفتم ما تدافنتم". اگر حق تعالی وجود شما را به گونه‌ای ساخته بود که چهره‌ی شما آن‌چه که در باطن شما به وجود می‌آمد را نشان می‌داد و یکی از شما می‌مرد، او را دفن نمی‌کردید. این وضعیت در صورتی بود که عوارض صفات خوب و صفات بد، نیت خوب و نیت بد، در ظاهر انسان بروز می‌کرد. قرآن کریم می‌فرماید: "أَيُّجِبُّ أَحَدَكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ". در این‌جا چهره‌ی برزخی غیبت کردن بیان می‌شود. همان‌گونه که انسان از بوی تعفن مردار، مثلاً حیوانی که لاشه‌ی آن در بیابان افتاده است، فرار می‌کند، حاضر نیست در کنار غیبت کننده بنشیند، زیرا بوی تعفن غیبت را استشمام می‌نماید.

هر خلاقی بوی بد خاص خودش را می‌دهد. امیرالمؤمنین صلوات الله علیه می‌فرماید: اگر باطن شما با آثار آن ظاهر می‌شد، "ما تدافنتم"، افراد زنده، به علت شدت کراهت و تعفن آن مرده‌ای که خلاف مرتکب شده است، حاضر نبودند او را دفن کنند. چهره و عوارض برزخی همه‌ی کارهایی که از سوی حق تعالی ممنوع اعلام شده، به انسان‌ها نشان داده نشده است. در قرآن کریم، فقط در این آیه‌ی غیبت و آیه‌ی دیگر مربوط به خوردن مال یتیم به این وضعیت اشاره شده است که فرموده، مثل این است که آتش می‌خورند.

برای این که جامعه از هم نپاشد و مردم از هم فرار نکنند و بتوانند کنار یکدیگر زندگی کنند، خدای متعال بوی عفونت گناهان افراد را در باطن آن‌ها مخفی کرده است. در موارد زیادی در روایات، گوشه و کنار چهره‌ی برزخی جامعه نشان داده شده است و لازم نیست در همه موارد این‌گونه نکات ذکر شود. اگر عقل انسان بر وجود او و بر زبان او حاکم باشد، عقل به این زبان می‌گوید: پشت سر کسی صحبت نکن، زیرا مثل این است که مرداری در دهان خود داری. این آیه کافی است که به همه‌ی مسلمان‌ها وضعیت را اعلام کند. آن‌ها هم اگر انسان باشند، غیبت نمی‌کنند.

### تغییر تشخیص انسان، با رسوخ ایمان به باطن او

"لَا يَغْتَبُ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُّجِبُّ أَحَدَكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ". گوینده خدای متعال است و اگر حق تعالی موجودات را به گونه‌ای خلق می‌کرد، که هر کاری که انجام می‌دادند، در همان محیط و منطقه‌ی خودشان، بوی آن کار هم پخش می‌شد، ممکن بود که تعداد غیبت کننده‌ها بسیار کم می‌شد. اما اگر این ترک غیبت، از ترس بوی تعفن باشد، که کلمه‌ی "فکره‌تموه" به آن دلالت دارد، این مقدار تدین و تعبد و آدم خوب شدن ارزش ندارد.

محرمات زیادی وجود دارد. بعضی از محرمات که از جمله‌ی مأكولات و مشروبات هستند، به دلیل بدمزه بودن، مورد استفاده‌ی افراد قرار نمی‌گیرد. به عنوان مثال مردار است که مردم از خوردن آن تنفر دارند. اما اگر با پول حرام، مثلاً با مال یتیم کباب برگ خریده شود و برای یک شخص گرسنه بیاورند، در این‌جا مشخص می‌شود که باور آن فرد نسبت به فرموده‌ی خدای متعال در قرآن کریم، که می‌فرماید: "إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا"، چقدر است. یعنی نخوردن این کباب برگ، به دلیل حکم حرمت آن است، نه بدمزه بودن آن و در واقع طعم و مزه‌ی برزخی آن که خدای متعال از آن خبر داده، بد است. نفس و طبیعت حیوانی انسان از بوی این کباب حرام نفرت ندارد، اما اگر در باطن انسان ایمان به حق تعالی و قیامت رسوخ کند، طعم این غذا برای او عوض می‌شود و تشخیص این فرد تغییر می‌کند. همین کباب را اگر جلوی مرحوم آقا شیخ عباس قمی می‌گذاشتند، بوی تعفن آن‌را می‌فهمید. از او سؤال کردند: شما در عمر خود غیبت کرده‌اید؟ فرمود: نه. گفتند: چرا غیبت نکرده‌اید؟ فرمود: خدای متعال در قرآن فرموده است که غیبت مثل خوردن گوشت مردار است و من می‌دانم گوشت مردار چه بویی می‌دهد، پس نمی‌خورم.

### گذشت نسبت به گناهان بندگان، با پذیرش بهانه‌های کوچک آن‌ها از سوی حق تعالی در قیامت

اگر خدای متعال بخواهد برای بردن بندگان خود به بهشت، صورت برزخی آن‌ها و باطنشان را ملاک قرار دهد، دیگر کسی برای رفتن به بهشت باقی نمی‌ماند. طبق روایت، در قیامت شفعا، به ترتیب افراد را مورد شفاعت قرار می‌دهند و جمعیت محشر کم می‌شوند. سرانجام به آن‌هایی که باقی می‌مانند و مورد شفاعت هیچ‌یک از شفاعت‌کنندگان واقع نمی‌شوند، از سوی حق تعالی خطاب می‌شود که به این‌ها بگویید: آیا از بین شما کسی هست که در تمام عمر خود یک مرتبه من را صدا زده باشد؟ یعنی یک "یا الله"، گفته باشد؟ یک "ای خدا"، گفته باشد؟ یک عده مثلاً دست خود را بلند می‌کنند. خطاب می‌شود: این‌ها هم به بهشت بروند.

شاهد بحث این‌جا است: حتی کسانی که به دروغ من را صدا زده‌اند و اعتقادی به من نداشته‌اند، ولی گفته‌اند، "ای خدا"؛ یا گرفتار ظالم شده‌اند و با وجودی که شک داشتند که خدایی در عالم هست یا نه، گفته‌اند: ای خدا نجاتم بده، چون یک مرتبه من را به دروغ صدا زده‌اند، آن‌ها هم به بهشت بروند. نکته‌ای که این روایت می‌خواهد به ما بفهماند، این است که اگر قرار باشد طبق واقعیت‌ها، مدعیان خداپرستی را مورد بررسی قرار دهند و تنها کسانی را که راست می‌گویند به بهشت ببرند، بهشت خالی می‌ماند.

دلیل واقعی این‌که حق تعالی انبیاء و اولیاء را خلق کرده، این است که فرزندان آدم علیه‌السلام که از همان اول شروع به خلاف کردن کردند، شفیع هم داشته باشند و به یک مناسبتی شفعا از خدای متعال اجازه بگیرند و از این‌ها شفاعت کنند. چون قرآن می‌گوید: "وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ". بیان این مطالب و پاسخ‌گو بودن در مقابل این بیان در قیامت، هنگامی برای انسان میسر است که مطالعه‌ی مناسب در آیات و تفسیر و روایات کرده باشد، تا بتواند نظر دهد که خالق ما، از لحاظ ربوبیت و الهیت او، راضی نیست که ما به جهنم برویم، گرچه تشریحاً خلاف قانون او عمل کرده‌ایم و می‌گویید که استحقاق جهنم دارید. انسان‌هایی که مورد شفاعت قرار می‌گیرند، استحقاق جهنم دارند، ولی خدای متعال اجازه می‌دهد که به بهشت بروند.

امام رضوان الله تعالی علیه می‌فرمود که اما از زمان مرگ تا آن وقتی که شفاعت در قیامت مطرح می‌شود و شفعا افرادشان را جمع می‌کنند و به بهشت می‌فرستند، خیلی راه است. کسی نمی‌تواند بگوید که من می‌توانم صبر کنم. تنها چیزی که به عنوان قوی‌ترین وسیله، انسان را از عذاب حق تعالی حفظ می‌کند، حب فی الله و حب اولیاء خدا است که انسان برای خدای متعال آن‌ها را دوست دارد. "اوثق عری الایمان الحب فی الله". روایات نبوی صحیح

پنج‌شنبه، ۲۸ فروردین ۱۳۹۳

السند داریم که در هر کس محبت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه باشد، آتش جهنم این صاحب محبت را نمی‌سوزاند. زور آتش جهنم به این محبت نمی‌رسد. اما تا آن مرحله، راه طولانی است.

مرحوم حاج آقا گاهی می‌فرمود: خدایا ما را مفتکی بیامرز. یعنی اگر بنا باشد که خدای متعال در حسابرسی بندگان خود دقیق عمل کند، کسی برای بهشت رفتن باقی نمی‌ماند. لذا می‌فرماید که هرکسی هم که به دروغ و یا به صورت سطحی مرا صدا زده است، به بهشت بفرستید. نتیجه این است که ما خدای خود را نشناخته‌ایم. آن قدر ما مشمول نعمت‌های حق تعالی هستیم که نمی‌توانیم آن‌ها را شماره کنیم و شکر این نعمت‌ها برای ما ممکن نیست.

### عجز انسان از شکر نعمت‌های الهی و ضرورت توجه به آن‌ها

حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام بعد از ساعتی که رفت و فکر کرد و نعمت‌های خدای متعال را در ذهن خود شمرد، برگشت و گفت: خدایا من نمی‌توانم نعمت‌های تو را احصاء کنم، تا شکر آن‌ها را به جا آورم. من از شکر عاجزم. خطاب رسید که "یا موسی الآن شکر نعمائی"، اکنون که از سپاسگزاری نعمت‌های من، به دلیل این که نمی‌توانی آن‌ها را بشماری اظهار ناتوانی کردی، شکر نعمت‌های من را به جا آوردی.

اگر ما تصور می‌کنیم که مؤمن هستیم، باید چیزی را که خدای متعال برای مؤمن در این دنیا قرار داده است، بپذیریم. از حضرت صادق صلوات الله علیه نقل شده است که فرمود: من تعجب می‌کنم از این مردم خوب، که در دنیا دنبال چیزی می‌گردند که خدای متعال آن‌را خلق نکرده است و آن چیز راحتی است. حق تعالی برای مؤمن راحتی خلق نکرده است. در روایت دیگر آمده است: "الدنيا سجن المؤمن و جنه الكافر". راحتی کفار همین کارهایی است که می‌کنند و مال مردم را می‌خورند و ظلم می‌کنند. اما راحتی مؤمن این نیست. دنیا برای مؤمن به منزله‌ی زندان است. هر طرف زندان که بروی زندان است.

پس انسانی که خود را مؤمن می‌داند، گاهی با مشکلات اقتصادی مواجه می‌شود. گاهی سلامتی‌اش را از دست می‌دهد و نمی‌تواند خیلی ورزش و تفریح بکند. چنین فردی باید به یاد این روایت باشد. اگر مؤمن هستید و برای شما ناراحتی‌هایی به وجود می‌آید که خود شما برای خودتان ایجاد نکرده‌اید، اگر قوی باشید و بخواهید واقعا شکر کنید، باید بگویید: خدایا این ناراحتی و این مصیبت که برای من به وجود آمده، نعمتی از سوی تو بوده است و چون نعمت بوده، تو را شکر می‌کنم.

وقتی که برای مرحوم آقامیرزا جواد آقای ملکی تبریزی از اندرونی خبر آوردند که این پسر هیجده ساله‌ی مریض شما از دنیا رفت، ایشان در اتاق بیرونی به طلبه‌هایی که در آنجا حضور داشتند گفت: الحمد لله، امروز روز عید است و خدای متعال به ما عیدی داده است. سپس به مطالب مورد بحث خود ادامه داد. طبیعت او به گونه‌ای شده بود که عبودیت و بندگی را غلظت داده و تعمق بخشیده بود، که اصلا اعصاب او به هم نمی‌ریخت.

ما با دیدن چنین انسان‌هایی تعجب می‌کنیم. باید گفت که انسان واقعی این افراد هستند، که از عطاء حق تعالی آرامش خود را از دست نمی‌دهند. بلکه می‌گویند حق تعالی داده است؛ او عادل است و ظالم نیست؛ او رؤوف است و دشمن نیست. هر که ایمانش قوی‌تر است، ناراحتی‌اش و زجرش هم بیشتر است. اهل بیت معصومین صلوات الله علیهم اجمعین هم که از همه ایمانشان قوی‌تر بوده است، از اول مصیبت و زجر می‌کشیدند.